



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

پرسش، شناخت و یقین

کنش زبانیِ پرسیدن - بخش چهارم

لطفعلی راجی



دی ۱۳۹۸

پرسیدن چه نسبت و چگونه پیوندی با شناخت و یقین [۱] دارد؟

در فلسفه و علوم [۲] همواره شک و تشکیک یکی از حربه‌ها و ترفندهای کارآمد بوده است. به‌وسیله آن آنچه بیان می‌شود، آنچه معروف عموم است و عموم بدون سنجش دقیق به آن از سرتنبلی، جهل و بزدلی تن داده‌اند را برای به‌دست‌آوردن شناخت مستدل به‌چالش می‌کشند. همواره در فلسفه و علوم گزاره‌ها و احکام و شناخت‌هایی جستجو می‌شوند که درجه‌ی اطمینان به‌صدق و درستی آن بسیار بالا باشد و کیفیتی یقینی داشته باشند. برای دستیابی به این هدف شک و تشکیک ضرورت دارد. عده‌ای از شک‌گرایان افراطی منکر امکان حصول هر گونه شناخت و یقینی هستند که بتوان آن‌را مستدل اثبات کرد و عده‌ای دیگر امکان شناخت و یقین را به‌گزاره‌های تحلیلی و منطقی محدود می‌دانند. در بحث امکان یا عدم امکان شناخت و امکان یا عدم امکان یقین گزاره‌هایی به‌شک و پرسش و چالش کشیده شده‌اند که جزو به‌اصطلاح واضحات و بدیهیاتی هستند که شک و تشکیک آنها برای عموم مردم قابل فهم و تصور نیست و در صورت ندانم‌کاری هم موجب وحشت و سردرگمی‌شان می‌شود. دکارت در جستجوی شناختی با کیفیت یقینی، تاملاتی می‌کند و گزاره‌ای که با آن مدعی می‌شود که هست و وجود دارد را مستدل و اثبات می‌کند. دکارت با شک دستوری‌ای که به‌کار می‌برد اندیشیدن را با چند استدلال به‌هم پیوسته هم‌چون کاندید ممتاز به‌عنوان مبنای اثبات گزاره‌ای مشخص غربال می‌کند که به‌اندازه‌ی کافی معروف شده: می‌اندیشم، پس هستم! این گزاره هم‌چون شناختی با کیفیت یقینی بسیار بالا استنتاج می‌شود چرا که اندیشه و شک به این که می‌اندیشد و شک می‌کند که هست، مشروط می‌کند که بیاندیشد و شک کند. با کمی طنز به‌جا باید در اینجا به‌مطلبی نه چندان کم‌اهمیت اشاره شود: مبنای استدلال و برهان دکارت در تاملاتش اندیشه‌هایی است که شخص دکارت در چندین قرن پیش خود اندیشیده و آنها را کتبی به‌گونه‌ای مستدل مطرح و عنوان کرده‌است. تکرار آن جمله‌ی معروف دکارت بدین معنی نیست که گوینده یا نویسنده‌ای دیگر به‌وسیله‌ی آن بتواند اثبات کند که وجود دارد و هست و به این ادعا نیز هم‌چون دکارت یقین دارد! علاوه بر این انتقاد کوتاه باید به این توجهی دقیق‌تر کرد که در تاملات دکارت و استدلال و برهانش برای اثبات هستی و وجود، خود او بر مبنای اندیشیدن و شک دستوری‌ای که می‌کند، بدون درستی و صحت عقیده به‌وجود خداوندی مهربان و روحی خبیث آن‌گونه که دکارت به آنها باور و عقیده دارد و در استدلالش از این عقاید مذهبی استفاده می‌کند، آن جمله‌ی معروف نیز اعتباری با کیفیت یقینی زیادی ندارد. [۳]

برگردان و نقل چند بند از کتاب «درباره‌ی یقین» نوشته‌ی ویتگنشتاین در اینجا می‌تواند به‌فهم بهتر مباحث شناخت و یقین کمک کند:

(۴۶۷) من با فیلسوفی در باغ نشسته‌ام، او بارها مکرراً درحالی که درختی را در نزدیکی‌مان نشان می‌دهد می‌گوید: «من می‌دانم که آن یک درخت است.» نفر سومی از راه می‌رسد و این جمله را می‌شنود، من به او می‌گویم: «این انسان دیوانه نیست، ما فقط درحال فلسفیدن هستیم.»

(۴۷۸) آیا کودک به این باور دارد که شیر مادر هست؟ یا این که این را می‌داند؟ آیا گربه می‌داند که موش وجود دارد؟

(۴۷۹) آیا می‌شود گفت که شناخت به وجود و هستی اشیاء فیزیکی یک شناخت زودتر یا دیرتر است؟

(۴۸۰) کودکی که استفاده از واژه‌ی «درخت» را می‌آموزد. بزرگسالان همراه کودک جلوی یک درخت می‌ایستند و می‌گویند: «درختی زیبا!» این که شکی در هستی و وجود درخت در این بازی زبانی پیش نمی‌آید روشن است. اما می‌توانیم بگوییم که کودک می‌داند: آن درخت وجود دارد؟ البته این درست است که «چیزی دانستن» در خود مصوب ندارد که: به آن چیز بیاندیشیم - اما اگر کسی چیزی می‌داند نمی‌بایست توانایی شک کردن به آن چیز را هم داشته باشد؟ و شک کردن یعنی اندیشیدن.

(۴۸۱) وقتی آدم می‌شنود که مور [۴] می‌گوید: «من می‌دانم که آن یک درخت است»، فوراً کسانی را می‌فهمد که به نظرشان درستی این جمله قطعی نیست.

موضوع به یک باره ناروشن و مبهم به نظر می‌رسد. انگار مور نور کاذبی به آن می‌تاباند.

شبیه به این می‌ماند که یک تابلوی نقاشی می‌بینم (شاید یک تابلوی صحنه‌ی تئاتر) و از دور فوراً بدون کمترین شکی آنچه در تابلو ترسیم شده را تشخیص می‌دهم. الان به آن نزدیک می‌شوم و مقدار انبوهی لکه از رنگ‌های گوناگون می‌بینم که همگی به شدت چندپهلوی و مبهم هستند و به هیچ وجه، یقینی را ممکن نمی‌کنند. [۵]

در این که شناخت مستدل چه گزاره‌هایی ممکن است و در این که به چه گزاره‌هایی می‌توان مستدل یقین داشت، وارد نمی‌شویم و فقط در اینجا به این نقل قول برای آماده کردن ذهن خواننده برای آنچه در پیامد عنوان می‌شود، بسنده کرده و به پرسش بالا می‌پردازیم.

ابتدا نگاهی بکنیم به دو پرسش دیگر که در مسیر جستجو و کنکاش پرسش بالا هستند:

ویژگی‌ها و مشخصات هر یک از چهارده فعل دخیل در روند پرسیدن پرسش چیستند؟

این خصوصیات و ویژگی‌ها آیا با بحث‌های مربوط به شناخت و یقین در رابطه‌ای منطقی و ضروری می‌توانند قرار گیرند؟

این دو پرسش که دارای چندین مورد ناآشکار هستند، باید محدود و متمرکز شوند و بهتر است پرسشی با موارد ناآشکار کمتر در همین مسیر طرح کنم که پاسخگویی به آن با توان و امکانات نگارنده متوازن باشد. دلیل این تجدید نظر در این دو پرسش این است که بدون بررسی و تحلیل مشروح و دقیق افعال، کنش‌ها و عمل‌کردهای دخیل در روند طرح پرسش و ویژگی‌ها و خصوصیات آنها ممکن نیست به این دو پرسش به‌گونه‌ای منطقی و فلسفی پرداخت و پاسخی درخور به‌دست آورد. هر یک از افعال و کنش‌ها و عمل‌کردهای تشکیل‌دهنده‌ی روند طرح پرسش و پرسیدن موضوعی برای خود است که پژوهشی جداگانه و مستقل طلب می‌کند. از این‌رو به پرسش زیر می‌پردازم:

آیا ویژگی‌های خاصی در کنش زبانی ارادی و آگاهانه‌ی پرسیدن و عمل‌کردهای شناخت‌شناسانه و شناخت‌ساز و شناخت‌سنج تشکیل‌دهنده‌ی این کنش زبانی قابل تشخیص هست که با شناخت و یقین پیوندی داشته باشد؟

این پرسش را نیز مورد تجدید نظر قرار می‌دهم و آن‌را به‌گونه‌ای عام طرح می‌کنم:

پرسیدن چه نسبت و چگونه پیوندی با شناخت و یقین دارد؟

در قسمت قبلی خواستن، یادآوری کردن، توجه کردن، تداعی کردن، مقایسه کردن، دقت کردن، اندیشیدن، مشخص کردن، توصیف کردن، تفکیک کردن، تصمیم گرفتن، تجدید نظر کردن، انتخاب کردن و بیان کردن را در روند پرسیدن آگاهانه و ارادی پرسش‌های مستقیم و مشخص تشخیص دادیم و آنها را در روند طرح پرسش ج تا حدی توضیح داده و تحلیل کردیم. تمامی این افعال و روند از قوه به‌فعل تبدیل شدن‌شان به‌گونه‌های متفاوت و درجات متفاوت شناخت‌ساز و در روند تولید شناخت دخیل و در کنش زبانی پرسیدن همچون عمل‌کردهایی متفاوت و منفک ولی هم‌سو به‌گونه‌ای هم‌بافته و هدفمند نقشی دارند. پرسیدن از این‌رو کنش و فعلی یک لایه و یک بافته نیست و لایه‌ها و عمل‌کردهایی متفاوت و هدفمند دارد. این تشخیص در مورد اندیشیدن نیز صدق می‌کند. برخی از توضیحاتی که در این نوشته مطرح شد با تفاوت‌هایی در مورد اندیشیدن نیز صدق می‌کند. اندیشیدن نیز چند لایه و فعالیتی ترکیبی است که هم‌چون بافته‌ای چند تار و چند لایه از افعال و کنش‌ها و عمل‌کردهای گوناگون تشکیل شده است.

در بحث‌های مربوط به شناخت و یقین تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد به پرسیدن و نقشی که در این مباحث می‌تواند ایفا کند توجه و دقت کافی نشده است. حتی معدود اشخاصی به این کنش زبانی مشروح و دقیق پرداخته‌اند و البته به‌ندرت هم به نسبت و پیوند پرسیدن با مباحث مربوط به شناخت و یقین پرداخته شده است. پرسیدن هم‌چون کلید و اهرمی بسیار مهم همواره به‌دلایلی متفاوت مسکوت و اگذارده شده.

پرسش‌ها و سوالات به‌دعای، احکام، شناخت و یقین تقدم منطقی دارند. [۶] هرگونه حکمی، شناختی یا یقینی، پاسخی است به‌پرسشی مشخص، مستقیم و قوی. صدور هر گونه حکمی در صورتی چیزی به‌دانش ما می‌افزاید که پاسخی به‌یک پرسش مستقیم و مشخص باشد. [۷] تقدم پرسش و پرسیدن به‌احکامی که در روند به‌دست‌آوردن شناخت و مبرهن کردن و آزمون شناخت صادر می‌شود امری ضروری است. پیش‌مقدمه و پیش‌شرط هر گونه ادعا، حکم، شناخت و در تعاقب هر گونه یقینی پرسش درباره‌ی آن مورد مشخصی است که موضوع آن ادعا، حکم، شناخت و یقین بوده است. از نظر منطقی نمی‌توان به‌شناختی دست یافت یا به‌چیزی یقین یافت که درباره‌ی آن پرسش و سوالی طرح و عنوان نشده باشد و یا متعاقبا پرسشی طرح و عنوان نشود. از این‌رو هر گونه شناخت و یقینی در هر حوزه و گستره‌ای با هر موضوع و موردی ضرورتا کنش پرسیدن را به‌عنوان پیش‌مقدمه و پیش‌شرط همراه داشته و دارد. به‌عبارتی دیگر پرسیدن یکی از شروط اصلی امکان به‌دست آوردن شناخت و یقین است.

پرسیدن هم‌چون اندیشیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن کیفیت یقینی موجهی دارد. در این که می‌پرسیم نمی‌توانیم شک کنیم و اگر هم شک کنیم که می‌پرسیم باز در طرح سوالاتی در این رابطه پرسیدن‌مان را به چالش می‌کشیم و به آنها شک می‌کنیم. مضافا به این شک می‌کنیم که بدون تناقض نمی‌توانیم شک کنیم. پرسیدن و سوال کردن خود در شک کردن و تشکیک نقشی اساسی ایفا می‌کند. منتها شک‌گرایی افراطی، پاسخ‌ها را جستجو و کنکاش و بررسی و تحلیل و مستدل نمی‌کند، بلکه تسلیم نوعی التهاب و اضطراب فلسفی می‌شود و برای دورماندن از این التهاب و اضطراب فلسفی اصولا امکان هر گونه شناخت و یقینی را به‌یکباره منکر می‌شود و قصد و هدف اصلی‌اش را به آسایش و آرامش و بی‌غمی [۸] فرو می‌کاهد. البته بدون این که به این توجه و التفات کافی کند که ادعای عدم امکان هر گونه شناخت و یقینی نیز خود نوعی شناخت است که البته مستدل و معقول نیست. گاهی نیز البته انگیزه و هدف اصلی شک‌گرایان معتدل این است که با بیان شک و پرسش‌های شک‌گرایانه‌شان تعصب و جزم‌اندیشی مخاطبین بحث را به‌چالش کشند. بین این دو باید تفکیک کرد و هر یک را باید در کارکرد و کاربرد انضمامی‌اش تشخیص داد تا با آن بتوان برخوردانه کنار آمد. در این که تصمیمی می‌گیریم، نمی‌توانیم بدون تناقض شک کنیم. در این که می‌اندیشیم و داریم می‌اندیشیم، نمی‌توانیم بدون تناقض شک کنیم. در این که تفکیک می‌کنیم، نمی‌توانیم شک کنیم و در این که می‌پرسیم یا داریم می‌پرسیم، نمی‌توانیم بدون تناقض شک کنیم. همگی این عمل‌کردها و روندهای آنها کیفیت یقینی موجهی دارند که شک به آنها مشروط می‌کند که از همین افعال و کنش‌ها استفاده کنیم و یا شخصا از سوال و پرسش برای اثبات یا ابطال استفاده کنیم. منظور از کیفیت یقینی موجه این است که درجه‌ی اطمینان و اعتماد به‌صدق و درستی بسیار بالاست. آن‌هم در این جنبه که برای انکار و نفی و شک و تشکیک کنش‌های پرسیدن و پرسش، تفکیک کردن و تفکیک، تصمیم گرفتن و تصمیم، اندیشیدن و اندیشه از همین افعال و کنش‌ها و

عمل کردها اجباراً و ضرورتاً استفاده می‌کنیم. [۹] مابین این چهار فعل یعنی اندیشیدن، تفکیک کردن، تصمیم گرفتن و پرسیدن، پرسیدن درجه‌ی کیفیت یقینی بیش‌تری دارد. تفاوت درجه‌ی اطمینان و اعتماد به کیفیت یقینی پرسیدن در مقایسه با اندیشیدن و تفکیک کردن و تصمیم گرفتن یکی این است که پرسیدن اجتماعی‌تر است چرا که در دیالوگ و گفتگو نقشی کارآمد ایفا می‌کند. و اصولاً زبان و کنش‌های زبانی در اجتماع شکل می‌گیرند و به کار برده می‌شوند. با پرسیدن و پرسش، پاسخی درخواست می‌شود که می‌تواند دیگری باشد، درحالی‌که این دیگری در اندیشیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن در مقایسه نقشی ضروری ایفا نمی‌کند. وقتی از خود می‌پرسیم نیز در روند پاسخگویی تا حدی به شکل درون- کلامی، دیگری را می‌اندیشیم. دلیل دیگر ارجحیت پرسیدن برای مبنای دهری شناخت و یقین این است که هر پرسشی در روند پاسخگویی قابل تدقیق و سنجش است و آن‌هم با پرسش‌های دقیق‌تر و انضمامی. این در مورد اندیشیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن نیز تا حدی صدق می‌کند ولی نباید فراموش کنیم که در پرسیدن، اندیشیدن نقشی اساسی ایفا می‌کند همان‌گونه که در اندیشیدن نیز پرسیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن مشارکت داشته و نقشی ایفا می‌کنند. شناخت‌سازبودن پرسیدن یکی از کارکردهای این کنش زبانی است که نقش و جایگاه آن‌را در گستره‌های گوناگون در رابطه با موضوع‌های گوناگون در مقایسه با تفکیک کردن و تصمیم گرفتن مشخص و ارجح می‌کند. نسبت دیگر پرسیدن با شناخت و یقین، آزمون‌پذیری و یا قابل تشخیص‌بودن آن است. برای مثال خواننده به سادگی می‌تواند تشخیص بدهد که من در جمله‌ی بعدی یک پرسش و سوال طرح نمی‌کنم تا این که به همان سادگی بتواند به این پی ببرد که آیا می‌اندیشم یا تفکیک می‌کنم یا تصمیم می‌گیرم: **نمی‌توان آن‌گونه که اندیشیدن را می‌توان آزمود، پرسیدن را آزمود.** دستور زبان خاص پرسیدن و علامت سوال، آن‌را قابل تشخیص می‌کند و آن‌هم در مقایسه با اندیشیدن و بیان شفاهی و کتبی اندیشه غیر سوالی. منظور از آزمون‌پذیربودن پرسیدن در مقایسه با اندیشیدن از این‌روست که اولاً، پرسش‌ها و سوال‌ها بُعدی اجتماعی‌تر نسبت به اندیشیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن دارند و دوماً، لحن و دستور زبان و علامت سوال، سوال‌ها را در مقایسه‌ی ساده قابل تشخیص می‌کند. در تمامی زبان‌های رایج دنیا لحن سوالی ساده‌تر قابل تشخیص و تفکیک است. البته این بدین معنی نیست که هر جمله‌ای که با این لحن سوالی بیان شود ضرورتاً یک سوال برای دریافت یک جواب است. می‌توان موقتاً مدعی شد که لحن سوالی و آهنگ خاص سوال‌ها و پرسش‌ها پدیده‌ای جهانشمول است و در بحث انسان‌شناسی زبان و این کنش زبانی نقشی ویژه ایفا می‌کند. چون کنش زبانی پرسیدن کنشی درخواستی برای دریافت پاسخی مشخص و مستقیم است. درجه‌ی زیاد تمرکز و هدفمندی، آن را قابل تشخیص و آزمون‌پذیرتر از اندیشیدن و بیان شفاهی و کتبی اندیشه‌ی غیر سوالی می‌کند. در سوال و پرسش ابهام کمتری وجود دارد و جای کمتری برای تعبیر و تاویل و تفسیر باقی می‌گذارد. بیان شفاهی یا کتبی اندیشه‌ای پس از سوالی مربوط و معطوف به همان اندیشه، به نسبت جای تفسیر و

تاویل و تعبیر کمتری از بیان همان اندیشه به گونه‌ای شفاهی یا کتبی بدون سوال مربوطه دارد. با پرسیدن در مقایسه با اندیشیدن، مشخص‌تر و مستقیم‌تر به موردی می‌توان پرداخت و آن هم به گونه‌ای موضعی و دقیق و هدفمند برای به دست آوردن پاسخی مشخص و بارز و شفاف. در تعاقب و پیامد بیان هر گونه ادعا، حکم یا هر گونه شناخت و هر یقین به هر مطلب یا چیزی باز پرسیدن نقشی برای سنجش و انتقاد و آزمون ایفا می‌کند و این در مورد اندیشیدن، تفکیک کردن و تصمیم گرفتن صدق نمی‌کند. در مقایسه با اندیشه‌ی غیر سوالی و بیان شفاهی و کتبی آن، پرسش‌های باز، معطوف به پاسخ‌هایی متفاوت و ممکن، کمتر جزم‌پذیر هستند و همواره افقی را روبه‌روی مخاطب پرسش باز می‌گذارند. جزم‌پذیری و تعصب‌پذیری پرسش در مقایسه با اندیشه، تفکیک و تصمیم به مراتب کمتر است.

پیوند و مناسبت پرسیدن با شناخت و یقین بنابراین چندگانه است که به اجمال آنها را جمع‌بندی می‌کنم:

۱. تقدم منطقی پرسیدن و پرسش به دعاوی، احکام، شناخت و یقین.
۲. اطمینان موجه با کیفیت یقینی بالا به روند پرسیدن پرسش و طرح مستقیم، مشخص و قوی آن.
۳. اجتماعی بودن کنش زبانی پرسیدن و پرسش در مقایسه با اندیشیدن و اندیشه، تفکیک کردن و تفکیک، تصمیم گرفتن و تصمیم.
۴. تشخیص نسبتاً راحت و آزمون‌پذیری بیش‌تر پرسیدن و پرسش در مقایسه با اندیشیدن و اندیشه، تصمیم گرفتن و تصمیم، تفکیک کردن و تفکیک.
۵. هدفمندی موضعی و متمرکز پرسش و پرسیدن در مقایسه با اندیشه و اندیشیدن. در روند اندیشیدن آنگاه تمرکزی درخور ممکن می‌شود که پرسشی مشخص و مستقیم و قوی طرح و عنوان گشته باشد.
۶. تأخر منطقی پرسیدن به دعاوی، احکام، شناخت و یقین برای سنجش و آزمون دعاوی، احکام، شناخت و یقین.
۷. جزم و تعصب‌ناپذیری پرسش و پرسیدن در مقایسه با اندیشیدن و اندیشه، تفکیک کردن و تفکیک، تصمیم گرفتن و تصمیم.

در اینجا به دلایلی گوناگون نگارنده خود را موظف احساس می‌کند که به مطلبی نه چندان کم‌اهمیت اشاراتی کند که مربوط به فلسفه به‌طور اعم و فلسفه‌ی تحلیلی به‌طور اخص می‌شود. برای برخی از خوانندگان این نوشتار و نوشته‌های قبلی ممکن است این حس بوجود آمده باشد که آنچه نگارنده به گونه‌ای تحلیلی به آن

پرداخته به اصطلاح توضیح واضح است! این نوع درک و شعور و نظر ناشی از این می‌شود که در فرهنگ معاصر نظرات و برداشت‌های بسیار عامیانه‌ای از فلسفه به‌طور اعم و فلسفه تحلیلی زبان و ذهن به‌طور اخص رایج بوده و هست. فلسفه را اگر نوعی دیرین و خاص از علوم بدانیم، می‌توانیم فلسفه را علم سنجش و آزمون بدیهیات به‌وسیله‌ی پرسش و تحلیل و استدلال قلمداد کنیم. پرسش و چالش، تحلیل و مستدل نمودن به‌اصطلاح واضحاتی که برای همه تا حدی محدود آشنا هستند، ولی تحلیل مشروح و مستدلی قادر نیستند از آنها به‌دست آورند و به‌دست دهند. به‌قول ارسطو اگر حقیقت را به‌دروازه‌ای تشبیه کنیم، همه دروازه را پیدا می‌کنند، منتها معدود اشخاصی هستند که در آن‌باره دقیق و مشروح به‌گونه‌ای مستدل حرفی برای گفتن دارند. فلسفه، علم، نقد و تحلیل و سنجش و آزمون واضحات و بدیهیات است و آن‌هم بدین معنی که به آن‌دسته موارد و موضوع‌ها می‌پردازد که در نگاه اول واضح و بدیهی تلقی شده‌اند و می‌شوند. یکی از اهداف فلسفه و فلسفیدن این است که این واضحات و بدیهیات و امور به‌ظاهر پیش‌پاافتاده را آن‌گونه طرح و بررسی کند که دیگر بدیهی و پیش‌پاافتاده در ابر مبهم انگاره و باور و تصور و پندار و وهم تلقی نشوند بلکه برای اندیشه و سنجش و به‌کارگیری سنجیده، به‌عنوان شناخت مستدل و کارآمد، آماده و مهیا شوند. برای این‌که این اندیشه برای درک درست فلسفه و فلسفیدن به‌طور اعم و فلسفه‌ی تحلیلی به‌طور اخص بهتر بیان شود، (اندیشه‌ای که بارها توسط فیلسوفان متعدد با تشابیه گوناگون توصیف شده است [۱۰]) و همچنین پیوند تشبیهی ملموسی نیز با پژوهش کنش‌زبانی پرسیدن برقرار گردد، نگارنده پرسیدن را به‌شنا کردن تشبیه می‌کند تا معرفی و برشماری زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی کنش‌زبانی پرسیدن بهتر قابل فهم و درک گردد:

عده‌ای از آب بازی کردن و آبتنی کردن و شنا کردن می‌ترسند ولی مرتب حمام می‌روند و یا فقط وضو می‌گیرند. عده‌ای مرتب و هر روز حمام نمی‌روند ولی مرتب و روزانه دست و صورتشان را می‌شورند. عده‌ای از آبتنی کردن و شنا کردن بدشان می‌آید. عده‌ایی فقط اجازه دارند حمام بروند ولی اجازه ندارند آبتنی یا آب بازی یا شنا کنند. عده‌ای آبتنی کردن را دوست دارند ولی نمی‌خواهند یا نمی‌توانند شنا کنند. عده‌ای فقط در آب کم عمق و بدون تلاطم می‌توانند شنا کنند. عده‌ای فقط می‌توانند پادوچرخه بزنند و خودشان را روی آب نگه دارند. عده‌ای فقط می‌توانند شنای سگی کنند. عده‌ای می‌توانند در آب عمیق و پرتلاطم خودشان را روی آب نگه دارند. عده‌ای می‌توانند علاوه بر شنای سگی شنای قورباغه هم بکنند. عده‌ای هم شنای قورباغه می‌توانند و هم کراال، ولی نمی‌توانند شنای پروانه کنند. عده‌ای هر سه نوع شنا را بلد هستند ولی فقط در آب بدون تلاطم و کم عمق می‌توانند قورباغه، کراال و پروانه شنا کنند. عده‌ای هم هر سه نوع شنا را در آب عمیق و پرتلاطم می‌توانند. عده‌ای مدت کوتاهی می‌توانند شنا کنند و عده‌ای مدتی طولانی. عده‌ای سریع و عده‌ای با سرعتی اندک. عده‌ای آنقدر خوب شنا می‌کنند که در مسابقات محلی شنا شرکت می‌کنند. عده‌ای شناگر حرفه‌ای در مسابقات کشور هم شرکت می‌کنند. عده‌ای شناگران ماهر و حرفه‌ای در مسابقات قاره‌ای و بین‌المللی شرکت

می‌کنند. هر یک از زیر مجموعه‌های مجموعه کنش زبانی پرسیدن را می‌توان به‌یکی از این رفتارهای اندامی که مذهبی و بهداشتی و تفریحی و ورزشی هستند تشبیه کرد. در گستره‌ی پراکسیس و تئوری ورزش شنا اما لزوماً همه‌ی این اشخاص شناخت و دانش یکسان ندارند چون ضرورتی منطقی هم برای وضو گرفتن و آب بازی کردن و آبتنی کردن و حمام کردن و شنا کردن تفریحی ندارد. در توضیح دقیق علمی شنا کردن و انواع شنا در موقعیت‌های مختلف حرفی مستدل برای بیان کردن ندارند و برای برخی از آنها هم ارزشی چندان ندارد که در این باره اطلاعاتی دقیق کسب کنند ولی می‌توانند وضو بگیرند یا آب بازی کنند یا حمام بروند یا آبتنی کنند یا تفریحی شنا کنند. پرسیدن را برخی نوعی فن یا هنر تلقی می‌کنند و در هر گونه هنری می‌توان در پراکسیس آن هنر مهارت کسب کرد و در تئوری آن فن و هنر نیز کنکاش و پژوهش کرد و شناخت حاصل کرد. سواد و دانش تئوریک در آن هنر به شکل‌گیری و بهبود مهارت در آن هنر یا فن کمک می‌کند ولی این دو جایگزین هم نمی‌شوند. پراکسیس پرسیدن ضرورت دارد. تئوری پرسیدن ضرورت دارد. منتها این دو نوع ضرورت باهم تفاوت دارند.

حال کنش‌ها و افعال زیر را با نیم نگاهی به تشبیهی که بالا شد در نظر می‌گیریم و آنها را بر می‌شمیریم بدون این که وارد بررسی و تحلیل آنها شویم. این مجموعه‌ای است زیر عنوان کلی مجموعه‌ی کنش زبانی پرسیدن که در نوشته‌ی **پیش‌درآمد** به آن اشاراتی شده بود:

احوالپرسی کردن، تفقد کردن، جویا شدن، استخبار کردن، استفسار کردن، سوال کردن، پژوهیدن، پژوهش کردن، اقتراح کردن، استعمال کردن، مسألت کردن، استطلاع کردن، تحقیق کردن، بررسی کردن، پی جویی کردن، جستجو کردن، بازپرسی کردن، بازجویی کردن، دادخواهی کردن، واجستن، بازرسی کردن، تجسس کردن، تفحص کردن، تفتیش کردن، آگاهی حاصل کردن، وارسیدن، واری کردن، خبر گرفتن، سین جیم کردن، اطلاع حاصل کردن، خبر جستن، بازجستن، کنکاش کردن، کاوش کردن، واشکافتن، کشف کردن.

جمع‌آوری و برشمردن این ۳۶ فعل و کنش بدین معنی نیست که تمامی زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی کنش زبانی پرسیدن را جامع و مانع برشمرده‌ایم. همچنین نباید نتیجه‌گیری کرد که همگی این کنش‌ها و افعال مشخصاً یک به‌یک دارای فرم منطقی به‌دست‌داده‌شده در پیش‌درآمد پژوهش کنش زبانی پرسیدن هستند، یا همگی دارای تمامی افعال و کنش‌ها و عمل‌کردهای شناخت‌شناسانه‌ای هستند که در قسمت سوم برای روند پرسیدن پرسش ج مطرح شد. همچنین نباید عجولانه و سرسری نتیجه‌گیری کرد که تعریفی که برای پرسیدن به‌دست دادیم یک به‌یک برای تک تک این زیرمجموعه‌ها درست و بجا است.

تا این حد که مثلاً بگوییم جویا شدن با تفقد کردن، پرسیدن با اقتراح کردن، استفسار کردن با استطلاع کردن، پرسیدن با استخبار کردن و غیره فرق دارند. جای بحثی مفصل نیست که بدون نتیجه بماند ولی مسأله تشخیص درجات دوری و نزدیکی این کنش‌ها و افعال از هم است و این که این تفاوت‌ها و شباهت‌ها را با چه روش و مفاهیم تحلیلی - منطقی‌ای می‌بایست توضیح داد و تبیین کرد؟ با چه مؤلفه‌هایی می‌بایست ویژگی‌های متفاوت و مشترک میان آنها را برای دسته‌بندی دقیق مشخص کرد؟

در روش تحلیل فلسفی زبان همواره می‌توان با دو روش تحلیل کرد:

تحلیل کنش‌های زبانی و افعال به‌گونه‌ای مجموعه‌ای و گروهی و تپیک و یا به‌عبارتی دیگر سنخ‌های کنش‌های زبانی، و تحلیل نمونه‌ای و موضعی و انضمامی کاربرد هر یک از زیرمجموعه‌های دسته‌بندی‌شده با **تحلیل متمرکز** روی نمونه‌ای از کاربرد آن فعل در جملاتی مشخص. [۱۱] در این بخش روش تحلیل سنخی به‌کار گرفته شده است. برای به‌دست آوردن و به‌دست دادن شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی که به‌وسیله آن زیرمجموعه‌های مجموعه‌ی کنش زبانی پرسیدن را دقیق مرتب کرده و یک به یک به آنها پردازیم، درست این است که از روش تحلیل نمونه‌های کاربردی افعال در جملات نیز استفاده شود.

برگردیم به تشبیه‌مان: همان‌طور که وضو گرفتن آب بازی کردن نیست، همان‌طور که آبتنی کردن حمام کردن نیست و حمام کردن شنا کردن نیست - این مقایسه‌ی جزئی را می‌توان در مورد تمامی حالاتی که در تشبیه بالا عنوان شد، انجام داد - احوالپرسی کردن سین جین کردن نیست، کنکاش کردن بازپرسی کردن نیست، استفسار کردن مسألت کردن نیست، پژوهش کردن کشف کردن نیست، اقتراح کردن سوال کردن نیست، استخبار کردن پرسیدن نیست، تبیین کردن استعلام کردن نیست والخ. ولی تمامی این افعال مترادف تام یا مترادف جزئی یا هم‌ارز یا هم‌سنخ هستند و تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم دارند. می‌توان آنها را به‌عنوان زیرمجموعه‌های یک مجموعه کنش زبانی مشخص، منفک از مجموعه‌هایی از افعال و کنش‌های زبانی دیگر طرح و دسته‌بندی و بحث کرد.

اگر چه برای برخی از خوانندگان ممکن است تشبیه بالا و این مقایسه به‌اصطلاح توضیح واضحات باشد اما توضیح آنچه به‌اصطلاح واضح و بدیهی تلقی می‌شود به کیفیت یقینی شناخت [۱۲] ما از موضوع می‌افزاید و از بدفهمی و نفهمی و کج‌فهمی جلوگیری می‌کند. در بهترین حالت در صورت درک ملموس باعث اصلاح و تریبی می‌شود. در روند پژوهش کنش زبانی پرسیدن درجه‌ای از صدق و درستی ضرورت دارد که لازمه‌ی شناخت است و شناخت نیز با حدس و گمان، باور و انگاره، خیال و پندار، عقیده و ایمان فرق‌هایی اساسی دارد. علاوه بر این فایده‌های توضیح و تحلیل واضحات و بدیهیات، اصولاً فقط در صورت توضیح و تحلیل مشروح موضوع و

موردی می‌توان به جنبه‌های ناآشکار و نامعلوم یک موضوع و مورد روی آورد و متوجه آن شد. بدون توضیح و تحلیل به اصطلاح واضحات و بدیهیات، جنبه‌هایی از آن موضوع و مورد در مرداب فراخ ندانستن نادانی خود، پوشیده مانده و حتی وارد حیطه و میدان توجه نمی‌گردد تا در آن باره بتوان سوال کرد و پرسشی طرح کرد و اندیشید. گاهی نیز آنچه برای اشخاصی واضح و بدیهی به نظر می‌رسد برای اشخاصی دیگر ابداً این‌گونه نیست و برایشان شناختی نو و تازه است. [۱۳] و البته گاهی آنچه را اشخاصی واضح و بدیهی بدون توضیح و تحلیل دانسته و فهمیده فرض می‌کنند برای اشخاصی دیگر ناروشن و مبهم و کدر هستند چون درجه‌ی دقت و شفافیت و صراحت کافی را ندارند. گاهی نیز زیر عنوان «واضح و بدیهی» اشخاصی چیزهایی به کلی موهوم یا بی‌ربط تصور و خیال می‌کنند که به کلی متفاوت است با آنچه عینی و اجتماعی و تجربی قابل سنجش و آزمون است و هم‌چون پیش‌فرض‌هایی اشتباه و نابجا حتی مانع توجه و پرسش درست درباره‌ی آن موضوع و مورد می‌شوند. گاهی نیز بسیاری از موارد و نکات و موضوع‌ها فقط به این دلیل «واضح و بدیهی» تلقی می‌شوند چون توان توضیح دقیق و تحلیل مشروح آن‌را نداریم. گاهی نیز آنچه در یک بحث و گفتگو طرفین «واضح و بدیهی» تصور و محاوره می‌کنند و مدام به آن ارجاع می‌دهند و درباره‌اش شفاف و صریح و مشروح گفتگو و بحث نمی‌کنند بسیار باهم تفاوت دارند.

در پایان این نوشتار به جای جمع‌بندی این بخش و تمامی چهار بخش این نوشتار نگارنده تمایل دارد با اشاره‌ای کوتاه به مطلبی نه چندان کم‌ارزش که برگرفته از تاریخ فلسفه‌ی یونان است و نگارنده در آن تغییراتی داده، توجه را معطوف کنم:

در روال زبان روزمره به دور از به کارگیری اصطلاحات و مفاهیم منطقی و فلسفی در وجه شناخت‌شناسی با تشبیهی به اندیشه‌ای نه چندان کم‌ارزش اکنون توجه‌مان را معطوف کنیم. در این نوشتار تحلیلی نیز قصد و هدف فقط اظهارنظر و عقیده و حدس و گمان نیست، هرچند که در روند شناختن یک موضوع و مستدل کردن معقول، منطقی، فلسفی و علمی آن چه بیان و مطرح می‌شود حدس و گمان و نظر و عقیده نیز تا حدی دخیل هستند و می‌توانند به کار آیند و مفید باشند. اما آنچه ارجح است و ضرورت دارد، شناختی‌ست که صدق کند و تا حد ممکن و لازم نیز سلیس و مستدل باشد. و یا به عبارتی دیگر دارای صدق منطقی و صدق تحلیلی باشد و یا اگر ممکن نیست به ارجحیت فلسفی و علمی این دو مفهوم و معیار ملتزم باشد و بماند. گاهی برای رعایت و اجابت این ارجحیت ضرورت منطقی- فلسفی و علمی بایستی در نظرات و عقایدمان تجدیدنظر کرده و آنها را اصلاح کنیم. گاهی لازم می‌شود حدس و گمانی را که صرفاً به نفع و مطلوب‌مان است ولی درست نیست با خودداری و خوشتن‌داری فکری و ذهنی و کلامی لگام بزنیم. و گاهی نیز لازم است از کیف مذموم و سودجویانه‌ای که پیچیده‌گویی و سردرگمی ایجاد کردن و اغراق کردن می‌تواند داشته باشد اما پیامدهایی مضر

دارد، صرف نظر کنیم. گمان و حدس و نظر و عقیده درمقایسه با شناخت فقط گاهی اوقات صدق می کنند و آن هم به درجاتی متفاوت و اصولاً هم آن گونه که شناخت به گونه ای منطقی و تجربی و در تباین با عقل سلیم مستدل و مبرهن است، مشروعیتی منطقی، فلسفی و علمی ندارند. شناخت در صورتی شناخت است که همواره و یا اکثر اوقات صدق کند و آگاه کننده باشد. این دو ویژگی شناخت ضروری است. شناخت منطقی - فلسفی به گونه ای تحلیلی صدق می کند و یا به عبارتی دیگر معیار محک و سنجش آن صدق تحلیلی است. ولی درستی و نادرستی حدس و گمان و نظر و عقیده محتمل هستند و ممکن و البته دلیل و برهانی منطقی و علمی هم عموماً همراه ندارند. آنها فقط گاهی صدق می کنند و اکثراً نیز نادرست و کاذب و یا با مایه ای ناچیز تا حدی مواجه هستند. درجه ای اطمینان و اعتماد به صدق و درستی شناختِ مطلبی را می توان به نیرویی که دست و دست ها در حس لامسه در رابطه با چیزها دارند تشبیه کرد. اگر بخواهیم با تشبیهی قدیمی [۱۴] و با تکمیل و تغییری در این تشبیه از تاریخ فلسفه یونان درجات متفاوت اطمینان و اعتماد به صدقِ مطلبی را ملموس توصیف کنیم، می توانیم با یک تشبیه، مطلبی را که می خواهیم بشناسیم به چیزی که با دست ها می توان آن را لمس کرد و شل یا محکم و با اطمینان گرفت و دید و واری و بررسی کرد، تشبیه کرد و توان شناختن و نیروی ادراک و فهم را به دست هایمان و نیروی لامسه و اندامی آنها و بینایی و دیدن تشبیه می کنیم؛ وقتی یکی از دست هایمان را باز و صاف نگه می داریم و نیم نگاهی می کنیم انگار برداشتی ابتدایی و حدس و گمانی از چیزی داریم که می خواهیم آن را با لمس کردن و دیدن بشناسیم. وقتی انگشتان یکی از دست ها را کمی خم می کنیم و آن چیز را سطحی و خفیف لمس می کنیم و به آن چیز نگاه می کنیم، گویی نظر و عقیده ای درباره ی چیستی و چگونگی آن چیز داریم. وقتی با انگشتان یکی از دست هایمان آن چیز را با پنج انگشت دستان لمس می کنیم و در مشت مان می فشیریم و مدتی بیش تر به آن چیز نگاه می کنیم، در مقایسه می دانیم که آن چیز چیست، ولی فقط هنگامی که با ده انگشت دو دستان آن چیز را واری و بررسی می کنیم و دقیق تر آن را بازبینی می کنیم و آن را محکم تر از قبل با دست هایمان لمس می کنیم و می فشاریم، و نتایج واری و بررسی مان را با کسانی که قوه ی لامسه و بینایی و درک و فهم لازمه را دارند، نتایج واری و بررسی مان را در میان می گذاریم و مشورت و گفتگو و تبادل نظر می کنیم درباره ی آنچه دانسته ایم، یقین حاصل می کنیم. مفهوم یقین نیز فقط در صورتی مواجه و مستدل می تواند به کار برده شود که زیر عنوان این مفهوم درجات متفاوت و قابل تفکیک و تشخیصی از صدق تحلیلی و مستدل درک و بیان شود که آزمون پذیر باشد و البته همراه رویکرد و منش غیر جزمی و یا به عبارتی دیگر قائل به خطاپذیری [۱۵] باشد.

در این نوشتار فقط به چهار پرسش از پرسش های معطوف به موضوع منطقی - فلسفی کنش زبانی پرسیدن به گونه ای نه چندان مشروح پرداخته شده است. امیدوارم مورد توجه خوانندگان علاقه مند به این موضوع فلسفی

و صاحب‌نظران قرار گیرد. در نشر و پخش این نوشتار و روند دشوار و درازمدت فرهنگ‌سازی برای پرسش‌گری و واکنش با پاسخ‌گویی مستدل و شفاف همیاری نمائید.

یادداشت‌ها:

[۱] مفهوم یقین مفهومی پیچیده و سنگین از نظر فلسفی و منطقی و علمی است و سنت‌هایی بسیار متفاوت و گوناگون در بافتارهایی بسیار متفاوت از این مفهوم استفاده کرده‌اند و یا آن را نقد و رد کرده‌اند. در این بخش از این نوشتار فعلی و در این پرسش به توضیح این مفهوم وارد نمی‌شویم.

[۲] مفهوم علم و علوم و مفاهیم دیگری که در زبان فارسی رایج هستند، همگی کمابیش با تفاوت‌هایی به شناخت‌هایی اطلاق می‌شوند که منطقی و تجربی قابل آزمون و یا به عبارتی دیگر آزمون‌پذیر هستند. در اینجا به همین اشاره‌ی مختصر بسنده می‌کنم.

[۳] نگاه کنید به:

Descartes, René: Meditationes de prima philosophia. Lateinisch-Deutsch. Vierte Meditation. Über Wahrheit und Falschheit..S. ۹۶-۱۱۴. Meiner Verlag. Hamburg ۱۹۹۲.

[۴] جرج ادوارد مور ۱۸۷۳-۱۹۵۹ فیلسوف انگلیسی در کنار برنارد بولزانو، گوتلوب فرگه، گیلبرت رایل، رودلف کارناب، برتراند راسل و لودویگ ویتگنشتاین، ویلارد کواهن و برخی دیگر، از نویسندگان و فیلسوفان تحلیلی مطرح در قرن بیستم به‌شمار می‌آید. نقدها و تحلیل‌های مور به‌شک‌گرایان و دفاع از عقل سلیم و همچنین آثار تحلیلی‌اش در فلسفه‌ی اخلاق بسیار تاثیرگذار بوده است.

[۵] (۴۶۷) Ich sitze mit einem Philosophen im Garten; er sagt zu wiederholten Malen „ ich weiß, daß das ein Baum ist“, wobei er auf einem Baum in unsrer Nähe zeigt. Ein Dritter kommt daher und hört das, und ich sage ihm: „ Dieser Mensch ist nicht verrückt: „Wir philosophieren nur.“

(۴۷۸) Glaubt das Kind, dass es Milch gibt? Oder weiß es, dass es Milch gibt? Weiß die Katze, dass es eine Maus gibt?

(۴۷۹) Sollen wir sagen, dass die Erkenntnis, es gebe physikalische Gegenstände, eine sehr frühe oder eine sehr späte sei?

(۴۸۰) Das Kind, das das Wort „Baum“ gebrauchen lernt. Man steht mit ihm vor einem Baum und sagt „Schöner Baum!“. Daß kein Zweifel an der Existenz des Baums in das Sprachspiel eintritt, ist klar. Aber kann man sagen, das Kind wisse: daß es einen Baum gibt? Es ist allerdings wahr, daß „etwas wissen“ nicht in sich beschließt: daran *denken* – aber muß nicht, wer etwas weiß, eines Zweifels fähig sein? Und zweifeln heißt denken.

(۴۸۱) Wenn man Moor sagen hört „Ich weiß, daß das ein Baum ist“, so versteht man plötzlich die, welche finden, das sei gar nicht ausgemacht. Die Sache kommt einem auf einmal unklar und verschwommen vor. Es ist, als hätte Moor das falsche Licht drauf fallen

lassen. Es ist, als sähe ich ein Gemälde (vielleicht eine Bühnenmalerei) und erkenne von weitem sofort und ohne den geringsten Zweifel, was es darstellt. Nun trete ich aber näher: und da sehe ich eine Menge Flecke verschiedener Farben, die alle höchst vieldeutig sind und durchaus keine Gewißheit geben.

Wittgenstein, Ludwig: Über die Gewissheit. Herausgegeben von G.E.M. Anscombe und G.H. von Wright. Neunte Auflage. S. Baden Baden ۱۹۹۷. S. ۱۲۱-۱۲۵.

[۶] برای اطلاعات بیش‌تر نگاه کنید به:

Ramus, Petrus: Institutionum Dialecticarum libri III: I, p. ۱۱, ۱۲, ۷۹; II. P. ۹۰, ۹۲. Paris ۱۵۴۹; ۱۵۵۳.

Ramus, Petrus: Dialectica. Übersetzt mit einer Einleitung und Anmerkungen versehen von: Zekl, Hans Günter. Würzburg ۲۰۱۱.

[۷] برای اطلاعات بیش‌تر نگاه کنید به:

Rickert, Heinrich: Der Gegenstand der Erkenntnis. Ein Beitrag zum Problem der philosophischen Transzendenz. Freiburg ۱۸۹۲ und ۱۹۲۸.

سوالات و پرسش‌ها همان‌طور که در نوشته‌ی قبلی عنوان شد می‌توانند مشخص، نامشخص، مستقیم، غیر مستقیم، قوی، ضعیف طرح و عنوان شوند. به این ویژگی‌های حالت‌های پرسش‌ها می‌توان: ترکیبی، مجرد، باز، بسته، کلی، جزئی، عام، خاص را نیز اضافه کرد. توضیح مشروح هر یک از این ویژگی‌ها فرصتی دیگر می‌طلبد.

[۸] Ataraxia؛ برای اطلاعات بیش‌تر در این موضوع مراجعه کنید به:

Empiricus, Sextus: Grundriß der pyrrhonischen Skepsis. Mit einer Einleitung von Malte Hossenfelder. Erstes Buch. ۱۲. S. ۹۹-۱۰۱. Suhrkamp Taschenbuch Wissenschaft. Erste Auflage ۱۹۸۵.

لازم به تذکر است که در این ترجمه به زبان آلمانی فقط سطرهایی از متن اصلی که به زبان یونانی است آورده شده. ترجمه و برگردان رایج در فارسی این مفهوم به بی‌غمی را نمی‌توان درست تلقی کرد. در این برگردان و معادل فارسی که در برخی متون فلسفه به زبان فارسی و همچنین واژه‌نامه‌های فارسی فلسفه دیده می‌شود، بدفهمی و نوعی غرض‌ورزی نهفته است. برگردان و معادل مناسب برای مفهوم آتاراکسیا مفهوم آرامش و آسایش است.

[۹] نگارنده صدق و کذب را نه در قالب منطق دوازده‌گانه، بلکه با پشتوانه‌ی تئوریک و فلسفه‌ی منطق فازی یا فازی در نظر دارد و با آن استدلال می‌کند. از این‌رو و بر آن مبنا صدق و کذب و یقین و شک را نه با آکسیوم دوازده‌گانه، بلکه با درجاتی نسبی که در زبان و با زبان روزمره قابل بیان است در یک طیف در نظر دارد. اعتبار آکسیوم دوازده‌گانه منطق کلاسیک و همچنین آکسیوم ارتفاع اجتماع نقیضین فقط شامل تعدادی از گزاره‌ها و احکام می‌شود و کاربرد درست آن اعتباری محدود دارد. تعمیم این آکسیوم به تمامی گزاره‌ها و احکام بی‌جا و اشتباه، و گاهی نیز به کلی ناممکن است. لازم به یادآوری است که آکسیوم امتناع اجتماع نقیضین که در فلسفه نیز برخی به آن ام‌القضایا لقب داده‌اند لزوماً و ضرورتاً بایستی رعایت و به کار گرفته شود چون بدون رعایت و به کارگیری درست و بجای این آکسیوم وارد نوعی تناقض و یا در اصطلاحی نه چندان دقیق وارد پارادوکس باوری می‌شویم که البته در نگاهی موشکاف و تحلیلی نیز مستدل و معقول نیست. برخی

فرق‌های مابین آکسیوم دوارزشی، آکسیوم تناقض و آکسیوم تضاد در منطق را مورد کم‌توجهی و بی‌توجهی قرار می‌دهند و چون دو گزاره با هم جور و موافق نیستند فوری و عجولانه مفهوم تناقض و مفهوم تضاد را تبادر و تداعی می‌کنند و آن را شفاهی یا کتبی بیان می‌کنند.

[۱۰] برای نمونه نگاه کنید به :

Aristoteles: Metaphysik. Buch I.

Frege, Gottlob: Funktion, Begriff, Bedeutung. Fünf logische Studien. Herausgegeben und eingeleitet von Günter Patzig. ۳. durchgesehene Auflage. S. ۱۵. Göttingen ۱۹۶۹.

Ryle, Gilbert: The Concept of Mind. Der Begriff des Geistes. Übersetzt von Günter Patzig und Ulrich Steinforth. Stuttgart ۱۹۶۹. Einleitung.

[۱۱] منظور نگارنده از این توضیح مختصر اشاره به دو نوع روش تحلیل است که آنها را تحلیل‌سنخ (Tokenanalyse) و تحلیل‌نمونه (Typenanalyse) می‌نامند.

[۱۲] منظور از کیفیت یقینی شناخت اشاره به این دارد که گزاره یا حکمی در صورتی دارای کیفیت یقینی موجه و کافی‌ای است که اولاً از نظر منطقی و دوماً از نظر تجربی مستدل و آزمون‌پذیر باشد. در زبان آلمانی با تفاوت‌هایی می‌توان برای مفهوم ترکیبی «کیفیت یقینی شناخت» از مفاهیم: Die Sache, Der Sachgehalt, Die Sachhaltigkeit نام برد که در فلسفه و علوم وابسته و هم‌چنین حقوق از آن استفاده می‌شود.

[۱۳] به نوشتار **تحلیل مفهوم و روش** نگارنده و بخش مربوط به پارادوکس تحلیل توجه کنید.

[۱۴] این تشبیه را فیلسوف رواقی با نام زنون اهل شهر کیتیون کرده است که زنون جوانتر نیز لقب گرفته تا با فیلسوفی با همین نام زنون اهل شهر اله آ که متاخرش می‌زیسته و پیرو مکتب پارمیندیس بوده اشتباه گرفته نشود. زنون اهل شهر کیتیون حدوداً در سال‌های مابین ۲۶۲ – ۳۳۲ ق.م. می‌زیسته است و از آثار کتبی‌اش متنی باقی نمانده است. دیوگنس لائرتیوس که به‌جمع‌آوری آثار فیلسوفان یونان باستان و فهرستی از آنها پرداخته بوده از آثاری متعدد از این فیلسوف نام برده است که متأسفانه به‌غیر از چند نقل قول چیز دیگری به‌دست ما نرسیده است.

[۱۵] Fallibilisms رویکرد قائل به‌خطاپذیری هر گونه شناختی، قدمتی در مکتب‌های دیرین و متفاوت شک‌گرایان شرقی و غربی دارد که در قرن بیستم توسط عقل‌گرایان انتقادی نظیر کارل پوپر و هانس آلبرت وارد دیسکورس‌های رسمی و آکادمیک و علمی شده است. ایراد منطقی‌ای که به این رویکرد بایستی با یک پرسش وارد کرد این است: اگر کسانی که قائل به‌خطاپذیری هر گونه شناختی هستند، می‌پذیرند که رویکرد خطاپذیری درست است و صدق می‌کند و یک شناخت است، چگونه می‌خواهند بدون خدشه‌واردکردن به آکسیوم امتناع اجتماع نقیضین از آن دفاع کنند؟ و یا به‌عبارتی ساده‌تر: اگر خطاپذیری هر گونه شناختی درست است و این شناخت درست است پس ناگزیر بایستی خطاپذیری هر گونه شناختی نادرست باشد.